ارزش می‌یابـد) و یا تبعه که (به اقتضای تبعیت از قدرتمـداران ارزش می‌یابد) به شـهروندی تبدیل می‌شود که از دولت به مثابه ابزاری «قیف-پمپی» اسـتفاده می‌کند: قیف جریان تند تحولات جهانی را محافظه‌کارانه رقیق می‌کند تا شهروند فرونپاشد و پمپ در خدمت اشـاعه دستاوردهای شهروندِ به فردیت رسیده به سطح جهانی می‌شود. فردیت در این فضا بسیار مهم می‌شود.

لازم به توضیح اسـت که در نگاه مسلمانی که به یزکیهم و یعلمهم انفسـی برای روز آمد شـدن در جهت تسخیر زمین و آسمان (نه سلطه بر دیگران) و وارث شدن زمین است، علم به معنای مدرن آن آزادی‌بخش و لیبرالیستی است نسبت به شکنندگی از بیـرون؛ و وحـی رهایی‌بخش از شـکنندگی از درون (Freedom). ایـن چیـزی نیسـت کـه مطلوب قرائت‌های سنتی‌های مقلدکننده و قرائت بنیادگراهای ذوب‌کننده باشد.

به کلامی زیسـتاری، مفاهیم توسعه در سه فضا و روایت زیستاری/گفتمان سنتی، مدرن و پسامدرن با هم فرق می‌کند. می‌بینید که مفاهیم نحوی هم در هر فضای متنی متفاوت است. پس اجازه بدهید اول چند مفهوم روایت، گفتمان و زیستار را توضیح دهم، تا نگاه‌ها به توسعه را بتوان مطرح کرد:

روایت مورد نظر روشـنفکران متدین نگاهی است کاملاً توأم با تواضع اخلاقی-علمی. در این روایت، آنان نیز مانند سنتی‌ها، احیاءگراها و بنیادگراها، گاه به آیات مشابهی استناد می‌کنند. از جمله، آیات کریم زیر مورد استفاده هر چهار جریان بوده است: انا لله و انا الیه راجعون: ما از خدای واجد خصلت بی‌نهایت نشئت گرفته و به سوی آن مرجع بی‌نهایت رجعت می‌کنیم و حرکت عاشـقانه به سوی این حقیقت علی‌الاطلاق (هالک الا وجهه) داریم. اما تفاسـیر روشـنفکرانه مقبول سه زیسـتار دیگر نیست. سه زیسـتار بدیل برای زیسـتار روشـنفکران متدین، بازگشت مای انضمامی انسان به آن علی الاطلاق بی‌نهایت الهی را تسـلیم به مطلق و مراجع در آن ممکن می‌دانند. کانه، فیه راجعون بوده است.

در نظر روشـنفکران متدین، جایگزینی برداشـت مطلق‌گرا به جای علی الاطلاق برای خدای متعال، هم از لحاظ فلسـفی جا را برای حاکمیت انسـانی تنگ می‌کنند، هم از لحاظ‌شـناختی برای تزکیه و تعلیم مستمر و هم برای روش‌های منطق‌گریز هیچ آداب و ترتیبی مجوی / هرچه می‌خواهد دل تنگت بگوی

و هم برای تنوع ارزش‌ها و قبول وجود صراط‌های اسـتقامت گوناگون واقعی کـه امیددهنده ورود به صراط مستقیم حقیقی است. به ادعای روشنفکران متدیـن، سـنتی‌ها، بنیادگرایـان و احیاءگرایـان جملگی با جایگزینی مطلق‌گرایی به جای هستی علی‌الاطلاق و بی‌نهایت واجب‌الوجود، قرائت خود از وحی را به جای وحی می‌نشانند و تخطی از آن را تخطی از نعمات ناشی از وحی. علت این است که آنان ضرورت یقین به صحت وحی را تجلی رسیدن به حقیقت می‌دانند.

جایگزینی خوانش و «روایت» به جای «حکم» در نگاه سنتی‌ها حاکی از آن است که انسان می‌تواند به سـویی بـرود و در جهت حق باشـد، اما چون حقیقت خصلتی بی‌نهایت دارد، رسـیدن انسان به آن ممکن نیست. در مقابل سنتی‌ها، بنیادگرایان و احیاءگرایان، عرفایی چون مولانا این ناتوانی عارفانه را می‌فهمد، ولی با فدا کردن کثرت موجود، به نفع حقیقت واجب الوجود رأی می‌دهد:

بار دیگر از ملک پران شوم
وانچه در فهم ناید آن شوم

حافظ اگرچه در اکثر اوقات نگاهی دارد که متضمن کثرت ناشـی از وحدت و هالک به سـوی وحدت اسـت، اما گاه در ایـن دام وحدت‌گرایـی افتاده و می‌سراید:

حجاب چهره جان می‌شود غبار تنم
خوشا دمی که از آن چهره پرده بر فکنم
بیا و هستی حافظ از میان بردار
که با وجود تو کس نشنود ز من که منم

امـا همین حافظ با آگاهی یافتـن از وجود تناقض بین دو فضای متنی متجلی در بی‌نهایت و باقی از یک‌سو با جسم محدود و فانی از سوی دیگر دچار محنت شده و عزم رهایی خود از کمین این تناقض را چنین بیان می‌کند:

بر سر آنم که گر ز دست بر آید
دست به کاری زنم که غصه سر آید

امـا خیـام بی‌پرده‌تـر از حافظ سـخن می‌گوید و برخلاف مولوی، ناتوانی رسیدن به حقیقت را درک می‌کنـد. به جای وحدت‌گرایـی و فدا کردن یکی برای دیگری، او از تناقض بین حقیقت‌جویی انسان و ناتوانی او در رسـیدن به حقیقت به مصالحه‌ای مشفقانه می‌رسد که حافظ آن را رندانه می‌داند:

اسرار ازل را نه تو دانی و نه من
این حرف معما نه تو خوانی و نه من
هسـت در پـس پـرده گفت‌وگـوی مـن و تو
چون پرده بر افتد نه تومانی و نه من

در مقالی دیگر نیز می‌سراید:

آنان که محیط فضل و آداب شدند
در جمع کمال شمع اصحاب شدند
ره زین شب تاریک نبردند برون
گفتند فسانه‌ای و در خواب شدند

اما خیام با فرا رفتن از تقسـیمات زمانی-تاریخی نسبت به دنیا و آخرت، به جایگاه فرانظری زیستار رندانه رسیده و می‌گوید:

گویند بهشت و حور عین خواهد بود
آنجا میناب و انگبین خواهد بود
گر ما مِی و معشوقه گزیدیم چه باک؟
چون عاقبت کار چنین خواهد بود

حافظ موضوع تجمیع بین دنیا و آخرت انسـان در نگاه خیام را در حوزه روابط انسـانی مطرح کرده و می‌سراید:

چو بید بر سر ایمان خویش می‌لرزم
که دل به دست کمان ابروی است کافرکیش
....
بدان کمر نرسد دست هر گدا حافظ
خزانه‌ای به کف آور ز گنج قارون بیش

این تعبیر حافظ برای توسعه سیاسی در دو فضای مدرن و پسـامدرن مناسب اسـت و زمینه را برای نفی سـبیل (بخوانید حاکمیت انسـانی در دیدگاه مدرن، نه حاکمیت اشـراف بـه نام حاکمیت الهی یا الهه‌ها) فراهم می‌کنـد. حافظ در این غزل خود نشـان می‌دهد که وابسـتگی به دیگـران موجب ذلت اسـت. برای ایجاد وابستگی متقابل اجتماعی یا سیاسـی و یا بین‌المللی، هم استغنای عرفانی و آزادگی (freedom) لازم اسـت و هم استغنای لیبرالی (liberty). بنا به تغییرات آفاقی، انسان‌ها

وجود روابط سازمانی هیأتی به جـای روابط سـاختاری مدرن در ایجاد پاپیولیسم عوام‌گرا و قاپ‌زنی گسترده، نقشـی اساسـی داشـته اسـت. نتایج ایـن قاپ‌زنی را در عرصـه سیاسـی و اقتصـادی می‌بینیـم. در همکاری‌های سـازمانی به شـکل هیأتی، احساسات و عواطـف غریـزی مبنای سامان‌دهی قرار می‌گیرد و نه نقش‌های تخصصی لازم در نخبه‌سالاری سنتی و یا اقتدارگرایی مدرن